



شوریه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شرح حال ، آثار و آراء باقلانی

در علم کلام و علم اصول فقه

نام و نسب : ابوبکر محمد بن طیب بن محمد ، القاضی معروف به ، الباقلانی^۱ . این خلکان راجع به کلمه باقلانی گوید: « باقلانی به فتح باء موحده ، بعد از الف ، قاف مکسوره ، سپس لام و الف ، بعد از آن نون ، منسوب است به باقلا و فروش آن و افزودن «نون» در این نسبت ، شاذ است مانند نسبت دادن صنعانی به صنعاء^۲ .»

تاریخ و محل تولد : راجع به تاریخ تولد باقلانی هیچکدام از مصادر و منابع تاریخی ذکر نکرده‌اند ، ولی آنچه مسلم است وی در بصره متولد شده است^۳ .

انتقال از بصره و بغداد : باقلانی در بغداد ساکن بوده اما تاریخ انتقال وی از بصره به بغداد معلوم نیست ، خطیب بغدادی گوید: «ممکن است این انتقال در ایام تحصیل باقلانی صورت گرفته باشد» . سیرت و فضیلت باقلانی : باقلانی در بغداد حلقه درس بزرگی داشت که در آن شاگردان زیادی شرکت میکردند ، وی به قدرت

۱- خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۳۷۹ ؛ سمانی ، الانساب ، ج ۲ ، ص ۴۵۲ ؛ ابن عساکر ، تبیین کذب المفتری ، ص ۲۱۷ ، قاضی عیاض ، ترتیب المدارک و تقریب المسالك ، ص ۲۴۲ ، ۲۵۹ ؛ ابن فرحون ، الدبیاج المذهب ، ص ۲۶۷ .
۲- ابن خلکان ، وفيات الاعیان ، ج ۳ ، ص ۴۰۰ ، شماره ۵۸۰ .
۳- خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۳۷۹ .

بیان و توانائی برالزام خصم شهرت داشت . ابن خلکان در این باره چنین گوید : « باقلانی به مناظره و مباحثه ، زیاد طول میداد و درین مردم به این صفت مشهور بود . روزی بین او و ابوسعید هارونی مناظره‌ای اتفاق افتاد ، قاضی ابوبکر در این مناظره در بیان مطلب و ایراد عبارات اطناب بخرج داد و سپس رو به حاضران کرد و گفت اگر هارونی بتواند مطالبی را که من گفتم بازگو کند جوابی از او نمیخواهم و شما میتوانید به ضرر من رأی بدهید ، هارونی هم گفت ، هرگاه او گفتار خودش را بازگو کند هر چه را گفته است قبول میکنم و تسلیم نظریات وی خواهم شد و شما میتوانید علیه من رأی بدهید .^۱ در مورد تقوی وزهد باقلانی ، خطیب بغدادی چنین اظهار نظر میکند : « ورد قاضی ابوبکر باقلانی در هر شبی . ۳ ترویجه بود که در حضور سفر ، آنها را ترك نمیکرد »^۲ . ابن عساکر نیز این موضوع را تأیید مینماید^۳ .

بهره برداری از فعالیتهای علمی

باقلانی در نوشتن تصنیف دست توانائی داشت . هر شب ۳۵ صفحه مینوشت . کتابت بامداد را سهل تر از قلم و دوات میدانست پس از ادای نماز صبح ، آنچه را شب تألیف کرده بود به یاران و شاگردان مبرزش میداد و از آنان میخواست که آنرا بخوانند و در اثنای قرائت مطالبی هم بآن اضافه میکرد^۴ .

ابوالفرج میگوید : « از ابوبکر خوارزمی شنیدم که میگفت هر مصنفی در بغداد تصانیف خود را از کتب مردم نقل میکند ، بجز

۱- ابن خلکان ، وفیات الاعیان ، ج ۳ ، ص ۴۰۰ .

۲- خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۳۸۰ . ترویجه ؛ عبارت از اورادی است که در فاصله هر نماز دورگه‌تی خوانده میشود .

۳- ابن عساکر ، تبیین کذب المقتری ، ص ۲۱۹ .

۴- خطیب بغدادی ، تاریخ ، ج ۵ ، ص ۳۸۰ .

قاضی ابوبکر زیرا سینه وی حاوی علم خویش و علم دیگران بود «^۱ علی بن محمد بن حسن حربی مالکی میگوید : «قاضی ابوبکر اشعری میخواست تألیفات خود را باختصار بیان کند ولی به علت وسعت علم و قوت حافظه بر این کار قادر نبود و اضافه میکند : هر کس در موارد اختلاف کتابی تألیف میکرد احتیاج داشت که کتب مخالفان را مطالعه کند مگر قاضی ابوبکر زیرا تمام آن اختلافات را حفظ بود»^۲ .

اگر مطالبی که از خطیب بغدادی و دیگران در این جا نقل شد حقیقتاً صحت داشته و وی دارای چنین حافظه و تذکاری قوی بوده باشد ، مناظره‌ای که بین وی و هارونی اتفاق افتاده در قوت حافظه وی تردیدی ایجاد خواهد کرد مگر اینکه بگوئیم توج بهر علم او بیشتر از قدرت حافظه اش بود که اگر تکرار میکرد ناخودآگاه مطالبی به آن میافزود .

منصب قضاء

باقلانی به لقب «قاضی» شهرت دارد ، تا آنجا که در بعضی از کتب کلامی فقط به ذکر «قاضی» اکتفا میشود و منظور باقلانی است ولی با وجود این بنظر میرسد که این منصب را مدتی طولانی تصدی نداشته است ، قاضی عیاض میگوید : « باقلانی در حدود و ثغور به شغل قضا مشغول بود»^۳ .

ابن عساکر^۴ در این مورد اظهار میکند : « باقلانی پس از این - دلویة استوائی ، منصب قضا را در عکبرا^۵ تصدی نمود » ، . ابن دلویة

۱- ابن عساکر ، تبیین کذب المفتری ، ص ۲۲۰ .

۲- خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۳۸۰ ؛ ابن عساکر تبیین کذب المفتری ، ص ۲۱۹ .

۳- قاضی عیاض ، ترتیب المدارک و تقریب المسالک ، ص ۲۴۳ سطر ۶ و ۷ .

۴- ابن عساکر ، تبیین کذب المفتری ، ص ۲۴۸ طر ۱ و ۲ .

۵- عکبرا ؛ بضم عین و سکون کاف شهرکی است یرکنار دجله ده فرسخ بالای بغداد یا قوت ،

معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۱۴۲ ؛ ابوالفداء ، تقویم البلدان ، ص ۳۴۰ .

استوائی در بیست و دوم ماه ربیع الاول سال ۳۴ هجری وفات یافت .
تاریخ و محل وفات : خطیب بغدادی در تاریخ بغداد گوید :
 «ابوبکر باقلانی روز شنبه بیست و یکم ذی قعدة سال ۳۴ هجری فوت
 کرده است » و اضافه میکند که « پسر باقلانی بر او نماز گذارد و او را
 در منزل خودش در درب مجوس نزدیک نهر طابق دفن نمود و بعد
 جسد را به مقبره باب حرب منتقل کرد^۱ .»

ابوالمعالی از غیر خطیب بغدادی چنین نقل میکند : «پس او را
 به باب حرب منتقل نمودند و در نزدیکی قبر امام ابو عبدالله احمد بن
 محمد بن حنبل ، رضی الله عنه ، دفن کردند روی پرچی که بر مزار او
 نصب شده این عبارت بچشم میخورد : هذاقبرالقاضی الامام السعید
 فخرالامه ، ولسان الملله و سیف السنه ، عماد الدین ناصر الاسلام ، ابی بکر
 محمد بن الطیب البصری قدس الله روحه والحقه بنبیه محمد صلوات الله
 علیه وسلامه ، و بزار ویستسقی و یتبرک به^۲ ، بنا بر روایاتی که ذکر شد
 باقلانی در ۲۱ ذی قعدة سال ۳۴ هجری مطابق ۱۰۱۳ میلادی در
 بغداد دارفانی را وداع گفت .

مذهب باقلانی در فقه

کلیه مصادر اتفاق نظر دارند که باقلانی تابع مذهب مالک
 ابن انس بوده است و مخصوصاً قاضی عیاض^۳ در شرح حال وی این
 مسئله را کراراً تأکید میکند. خطیب بغدادی میگوید : « باقلانی

۱- خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۳۸۲ .

۲- ابن عساکر ، تبیین کذب المفتری ، ص ۲۲۳ .

۳- ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمر بن موسی بن عیاض بن محمد بن موسی بن -
 عیاض العصبی السبئی در شهر سبته یکی از شهرهای اندلس پانزد هم شعبان سال ۴۷۶ هجری متولد و
 در سال ۵۴۴ در مراکش فوت کرد ، یحصبی منسوب است به یحصب ابن مالک از قبیله حمیر . ابن
 خلکان ، وفيات الاعیان ، ج ۳ ، ص ۱۵۲ .

تلمیذ ابوبکر بن مجاهد^۱ در اصول و شاگرد ابوبکر ابهری^۲ در فقه بوده است^۳ «قاضی عیاضی میگوید : «قاضی ابوالولید گفت : قاضی ابوبکر باقلانی مالکی مذهب بود .

از ابوذر هروی^۴ نقل شده که گفت : «علت اینکه من از قاضی ابوبکر درس گرفتم این بود که روزی با ابوالحسن علی دارقطنی^۵ راه میرفتم ، ناگهان بجوانی برخورد کردیم ، ابوالحسن او را تعظیم و تجلیل کرد ، از شیخ پرسیدم این شخص کیست جواب داد ، ابوبکر این طیب است که اهل سنت را یاری کرده و معتزله را کوبیده است ، و بسیار از وی تمجید نمود . باقلانی شاگردان مبرز زیادی را تربیت کرد که بعداً هر کدام از علمای معروف و بنام شدند مانند : ابومحمد عبدالوهاب بن نصر مالکی ، علی بن محمد حربی و ابوجعفر سمنانی و ابوعبدالله ازدی ، ابوطاهر واعظ ، در مغرب نیز مردانی مانند ابوعمرین سعد ، ابوعمران الفاسی از شاگردان وی بودند^۶ .

اعزام باقلانی به قسطنطنیه

یکی از وقایع مهمی که در زمان حیات باقلانی اتفاق افتاد

- ۱ - محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب بن مجاهد طائی متکلم ، خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ج اول ، ص ۳۴۳ .
- ۲ - ابوبکر محمد بن عبدالله ابهری شیخ مالکیه عراق متولد سال ۲۸۹ و متوفی در ۷ شوال یادی قعه سال ۳۷۰ هجری . خطیب بغدادی ، تاریخ بغداد ، ج ۵ ، ص ۴۶۲ .
- ۳ - خطیب بغدادی : تاریخ بغداد ، ج اول ، ص ۳۴۳ .
- ۴ - ابوالولید سلیمان بن خلف مالکی اندلسی ۱۳ سال در شرق اقامت کرد در نصف ذی قعه سال ۴۰۳ . متولد شد در سریه اندلس در ۱۹ رجب سال ۷۴ هجری فوت کرد وی از اباذر هروی و ابوجعفر سمنانی درس گرفت .
- ۵ - عبدالله بن احمد بن محمد هروی ، در سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ متولد شد و در سال ۴۳۴ هجری در مکه فوت نمود .
- ۶ - الحافظ ابوالحسن علی بن عمر بغدادی دارقطنی از بزرگان علم حدیث است در سال ۶۰۳ متولد شد و در سال ۳۸۵ فوت کرد .
- ۷ - قاضی عیاض ، ترتیب المدارك و تقریب المسالك ، ص ۲۴۳-۲۴۴ .

اعزام او به قسطنطنیه از طرف عضدالدوله بویهی (آل بویه) نزد امپراتور بیزنطه بنام باسیلیوس دوم میباشد. عضدالدوله نمایندگانی در سال ۳۷۲ هجری مطابق با ۹۸۲ - ۹۸۳ میلادی از جانب خویش نزد باسیلیوس دوم امپراتور بیزنطه بقسطنطنیه اعزام نمود که یکی از آنها ابوبکر باقلانی بود.

قاضی عیاض^۱ در کتاب «ترتیب المدارك و تقریب المسالك لمعرفة اعلام مذهب الامام مالک» جریان این مسافرت و برخورد وی را با امپراتور تعریف میکند و مناظره‌ای را که بین باقلانی امپراتور صورت گرفته چنین نقل مینماید: امپراتور گفت: نظر شما راجع به انشقاق قمر که ادعا میکنید از معجزات پیغمبر است چیست؟ گفتم (منظور باقلانی است): ما آنرا صحیح میدانیم. ماه در زمان پیغمبر منشق شد و مردم آن واقعه را مشاهده کردند. امپراتور گفت: پس چطور همه مردم آنرا ندیدند؟ گفتم: برای اینکه مردم آمادگی برای دیدن آن نداشتند. امپراتور گفت: این قمر بین شما و بین او نسبت و قرابتی دارد؟ بچه دلیل رومی‌ها و سایر مردم آنرا مشاهده نکردند و فقط اختصاصاً شما آنرا دیدید؟

گفتم: بنابراین بین شما و بین مائده^۲ (سفره طعام) نسبتی هست که شما آنرا دیدید ولی یهود و مجوس و براهمه و مخصوصاً همسایه شما یونانیان که این موضوع را انکار میکنند آنرا ندیدند؟ ملک متعجب شد. و گفت: سبحان الله، در این اثنا مرد بد منظری وارد شد و نشست، ما وقع را برای او حکایت کردند آن مرد گفت: آنچه این مرد مسلمان گفته است حق است و من جوابی ندارم.

۱- قاضی عیاض، همان کتاب، ص ۲۴۲-۲۵۹.

۲- اشاره به مائده ایست که بر عیسی نازل شد و در سوره مائده آیه ۱۱۲ و ۱۱۵ آمده است و در انجیل اصحافی ۱۸ آیه ۱۰ بعنوان معجزه عیسی ذکر شده است.

باو گفتم : آیا شما قائل هستید که خسوف را تمام مردم روی زمین می بینند یا فقط اقلیمی که در محاذات آن قرار دارند میتوانند به بینند ؟

گفت : کسانی می بینند که در محاذات آن باشند .

گفتم : پس انشقاق قمر را انکار نکنید ، چون بجز کسانی که اهل آن ناحیه هستند و یا آمادگی دیدن آنرا دارند افراد دیگری نمیتوانند آنرا مشاهده کنند .

گفت : همانطور است که شماییگوئی ، کسی نمیتواند گفته شما را رد کند منتها بحث در روایتی است که این موضوع را نقل کرده اند ، و در غیر اینصورت طعن صحیح نیست .

ملک گفت : چگونه طعن در نقل وارد میشود ؟

نصرانی گفت : هرگاه خبری صحیح باشد باید آنرا جمع زیادی نقل کرده باشند تا اینکه علم ما به آن خبر ضروری باشد و وقتی ما آن خبر را بالضروره ندانیم دلیل براین است که آن خبر باطل است . ملک بمن روی کرد و گفت : جواب بده .

گفتم : چیزی که او را در مورد نزول مائده ملزم کرد همان چیز نیز مرا در انشقاق قمر ملزم گردانید ، اگر نازل شدن مائده صحیح باشد باید تعداد زیادی از مردم آنرا نقل کرده باشند بنابراین هیچ یهودی و یا نصرانی و یابت پرستی نمی ماند مگر آنرا بالضروره دانسته باشد و اگر آنها این موضوع را بالضروره ندانسته باشند دلالت بر کذب خبردارد ، در این موقع نصرانی و ملک و افرادی که در آن مجلس بودند مبهوت شدند و مجلس به اینجا ختم شد .

قاضی میگوید : سپس در جلسه دیگری ملک از من سؤال

کرد : عقیده شما در باره مسیح عیسی بن مریم علیه السلام چیست ؟

گفتم: روح الله و عبد او و نبی او و رسول او است، مانند آدم، او را از خاک خلق کرد و بعد باو گفت «کن فیکون» و آیه را برای او خواندم.

گفت: ای مسلمان: شما قائل هستید که: مسیح بنده است؟
گفتم: بله.

گفت: ولی شما نمیگوئید که او پسر خدا است.

گفتم: پناه میبرم بخدا، خداوند بچه ندارد و شریک هم ندارد! اگر شما مسیح را پسر خدا بدانید، پس پدرش، برادرش، جدش و عمه و خاله اش را نام ببرید. از این جمله متحیر شد و گفت: ای مسلم، عبد خلق میکند، زنده میکند و میمیراند؟. گفتم: عبد نمیتواند چنین کاری بکند و فقط خدای تعالی است که قادر بر این اعمال است. گفت: چگونه ممکن است مسیح بنده خدا باشد و مخلوقی از مخلوقات او در حالیکه معجزاتی را آورده و آنچه را گفتم انجام داده است.

گفتم: معاذالله، مسیح مرده را زنده نکرد، در این موقع تحیری باو دست داد و کاسه صبرش لبریز شد و با تشدد گفت: ای مرد مسلمان چگونه این مطلب را انکار میکنی در حالیکه این موضوع بین مردم شهرت دارد و آنرا قبول کرده اند گفتم: تاکنون احدی از فقها و علما نگفته است که، معجزات به خود انبیاء ارتباط دارد بلکه خداوند برای اینکه مردم را بطرف آنها بکشاند این معجزات را به وسیله آنان آشکار میسازد.

گفت: در حال حاضر عده ای از پیروان پیغمبر شما نزد من هستند و میگویند: این موضوع در کتاب شما هست.

گفتم: ای ملک در کتاب ما تمام این موضوعات به اذن

خداوند صورت می پذیرد و سپس نص قرآن^۱ را برای او خواندم و گفتم: معجزات عیسی و موسی و محمد هم بنا بر آدۀ خداوند است.

ملک گفت: سایر انبیا از آدم تا کنون بسوی مسیح تضرع نینمودند و از او میخواستند که خواسته های آنها را انجام دهد، گفتم: در این صورت چه مانعی دارد که یهود هم بگویند: مسیح بسوی موسی تضرع میکرد، و یا پیروان سایر پیامبران همین ادعا را بکنند؟ بنابراین هیچ فرقی بین این دو موضع مدعا وجود ندارد.

قاضی ابوبکر میگوید: در جلسۀ سوم، مکالمات ما چنین بود: گفتم: چرا لاهوت را با ناسوت متحد کرد؟

گفت: خواست که مردم را از مهلکه نجات دهد.

گفتم: آیا میدانست که کشته میشود و مصلوب میگردد در حالیکه از یهود در امان نبود؟، اگر بگوئی که نمیدانست یهود در باره او چه عملی را انجام میدهد بنابراین نمیتوان گفت که خداست و اگر الوهیت او باطل شود «پسر» بودن او هم باطل میشود. و چنانچه بگوئی: با بصیرت در آن امر وارد شده بنابراین حکیم نیست زیرا حکمت مانع از ورود در بلا است. باقلانی میگوید: در این اثنا امپراطور مبهوت شد و این آخرین جلسه ای بود که با ملک داشتم^۲.

مؤلفات باقلانی

قاضی عیاض اسامی تألیفات باقلانی را به نقل از قاضی ابوعلی

صدفی^۳ بترتیب زیر نام میبرد:

۱- اشاره به آیه ۱۱، سوره مائده است که میفرماید: «و اذ خلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتكون طیرا باذنی، و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی».

۲- التمهید، ص ۲۵۳، ۲۵۶.

۳- حسین بن محمد بن فیره بن حیون الصدفی السرقسطی ابتداء در اندلس بود و بعد به بلاد مشرق رفت و در بغداد، مکه، دمشق، مصر و اسکندریه با علمای آن زمان تماس گرفت و از آنها علم آموخت در سال ۴۵۲ متولد شد، و در سال ۵۱۴ وفات یافت؛ ابن فرحون، الدیاج المذهب، ص ۱۰۴.

- ۱ - کتاب الابانة عن ابطال مذهب اهل الكفر والضلالة .
- ۲ - كتاب الاستشهاد . اين كتاب راباقلانی شخصاً در التمهيد ص . ۴ بنام « كيفية الاستشهاد في الرد على اهل الجحد والعناد » نام برده است .
- ۳ - كتاب اكفار الكفار المتأولين و حكم الدار . باقلانی در كتاب التمهيد از اين كتاب نام برده است ، ص ۱۸۶ .
- ۴ - التعديل و التجوير .
- ۵ - التمهيد .
- ۶ - شرح اللمع (شرح كتاب اللمع ابو الحسن اشعري) .
- ۷ - الامامة الكبيرة .
- ۸ - الامامة الصغيرة .
- ۹ - شرح ادب الجدل .
- ۱۰ - الاصول الكبير في الفقه . باقلانی در كتاب تمهيد ، ص ۱۴۶ از اين كتاب اسم برده است .
- ۱۱ - الاصول الصغير .
- ۱۲ - مسائل الاصول .
- ۱۳ - امالي اجماع اهل المدينة .
- ۱۴ - فضل الجهاد .
- ۱۵ - المسائل و المجالسات المنثورة .
- ۱۶ - كتاب على المتناسخين ' .
- ۱۷ - كتاب الحدود على ابي طاهر محمد بن عبدالله بن القاسم .
- ۱۸ - كتاب على المعتزله فيما اشتبه عليهم من تأويل القرآن .
- ۱۹ - كتاب المقدمات في اصول الديانات .

- ۲۰ - فی ان المعدوم ليس بشیء .
- ۲۱ - نصره العباس و امامة بنیه .
- ۲۲ - فی المعجزات .
- ۲۳ - المسائل القسطنطنیه .
- ۲۴ - الهدایة^۱ .
- ۲۵ - جواب اهل فلسطین .
- ۲۶ - البغدادیات .
- ۲۷ - النیسابوریات .
- ۲۸ - الجرجانیات .
- ۲۹ - مسائل سأل عنها ابن عبدالمؤمن .
- ۳۰ - الاصبهانیات .
- ۳۱ - التقریب والارشاد فی اصول الفقه^۲ .
- ۳۲ - المقنع فی اصول الفقه .
- ۳۳ - الانتصار فی القرآن .
- ۳۴ - دقائق الكلام .
- ۳۵ - الکرامات .
- ۳۶ - نقض الفنون للجاحظ .
- ۳۷ - تصرف العباد ، و الفرق بین الخلق والاكتساب .
- ۳۸ - الاحکام والعلل^۳ .
- ۳۹ - کتاب الدماء التي جرت بین الصحابة .
- سپس قاضی عیاض میگوید: کتبی را که بخط شیخ صدفی
نیافتم ولی بوجود آنها اطلاع حاصل کردم عبارتند از:

۱- جوینی از او این کتاب را نقل میکند در «الشامل»، ص ۳۵۰.

۲- ابوالمظفر سمرقانی در کتاب، التبصیر، چاپ قاهره، ص ۱۱۹ از این کتاب اسم برده است.

۳- جوینی در کتاب، الشامل از این کتاب نام میبرد، ص ۴۷۸ و ۷۱۶.

- ۴ - کتاب البیان عن فرائض الدین و شرایع الاسلام .
- ۴۱ - مختصر التقریب والارشاد الاصغر .
- ۴۲ - وله الاوسط .
- ۴۳ - کتاب مناقب الائمة .
- ۴۴ - کتاب التبصرة .
- ۴۵ - کتاب رساله الحرة .
- ۴۶ - کتاب رساله الامیر .
- ۴۷ - کتاب کشف الاسرار فی الرد علی الباطنية .
- ۴۸ - کتاب اعجاز القرآن .
- ۴۹ - کتاب «امامة بنی العباس»^۱
- ۵۰ - کتاب الانصاف فی اسباب الخلاف ، این کتاب در دارالکتب مصر موجود است .
- ۵۱ - کتاب الایجاز ، این کتاب را حسن بن عبدالمحسن مشهور به ابن عذبه نام برده است^۲ .
- ۵۲ - کتاب نقض النقض . اسفرائینی در کتاب «التبصیر» ص ۱۱۹ و امام الحرمین در کتاب «الشامل» از این کتاب نام میبرند . و اما کتبی که فعلا از تألیفات باقلانی موجود است عبارتند از :
- ۱ - اعجاز القرآن .
- نسخه خطی این کتاب در موزه بریتانیا بشماره ۷۷۴۹ شرقی^۳ ،
در سال ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ در قاهره ضمن مجموعه «ذخائر العرب»
بشماره ۱۲ چاپ شده است .

۱- باقلانی، التمهید، ص ۲۵۹ .

۲ - الروضة البهية فيما بين الاشارة والماتريديّة ، چاپ حیدر آباد دکن سال ۱۳۲۲

ص ۱۸ ، ۳۵ ، ۵۸ .

۳- دکتر عبدالرحمن بدوی ، مذاهب الاسلامیین ، ج ۱ ، ص ۵۸۸ .

۲ - التمهيد في الرد على الملحدة المعطلة والرافضة والخوارج والمعتزلة .

نسخه خطی آن در پاریس بشماره ۶۰۹۰ و در استانبول بشماره ۱۲۲۳ موجود است . برای بار اول از روی نسخه خطی موجود در پاریس ، دکتر عبدالهادی ابوریثه و مرحوم محمود الخضیری در قاهره در سال ۱۹۴۷ میلادی با مقدمه‌ای در حدود ۳۱ صفحه آنرا منتشر کردند و سپس با همین نسخه ، شرح حال قاضی ابوبکر باقلانی را که در کتاب «ترتیب المدارك و تقریب المسالك لمعرفة اعلام مذهب الامام مالک» تألیف قاضی عیاض بن موسی الیحصبی السبئی آمده است انتشار داده‌اند^۱ .

ریچارد یوسف^۲ مکارثی عیسوی ، فصولی از این کتاب را بنام «کتاب التمهيد تألیف الامام القاضی ابی بکر محمد بن الطیب بن الباقلانی در سال ۱۹۵۷ در بیروت چاپ و منتشر کرده است .

۳ - هدایة المسترشدين ، والمقنع فی اصول الدین ، قسمتی از این کتاب در کتابخانه جامع الازهر موجود است بخط محمد بن عبدالله العدوی در شهر صور در سال ۴۵۹ هجری ، این قسمت مشتمل بر ۲۴۸ ورقه و متضمن ۱۱ جزء میباشد . مطالب این فصول در مورد نبوات است ، اوراق زیادی از این کتاب خوانان نیست^۳ .

۴- مناقب الائمة و نقض المطاعن علی سلف الامة ،

جزء دوم این کتاب در کتابخانه ظاهریه در دمشق وجود دارد .

۵ - البيان عن الفرق بين معجزات النبيين وكرامات الصالحين ،

۱- دکتر عبدالرحمن بدوی ، همان کتاب ، ج ۱ ، ص ۵۸۹ .

۲- P. R. J. Maccarty در سال ۱۹۱۳ در ایالت ، ماساچوست آمریکا متولد شده است .

۳- دکتر عبدالرحمن بدوی ، مذاهب الاسلامیین ج ۱ ، ص ۵۹۰ .

یک نسخه از این کتاب در کتابخانه توبنجن در آلمان تحت شماره ۹۲ موجود است^۱.

۶ - الانصاف فی اسباب الخلاف .

یک نسخه از این کتاب در دارالکتب المصریه موجود است که محمد زاهد الکوثری در قاهره سال ۱۳۶۹ از روی این نسخه خطی منتشر کرده است .

خلاصه آراء باقلانی در علم کلام

تنها کتاب مفصلی که باقلانی در آن به توضیح و تشریح مباحث علم کلام پرداخته است کتاب «التمهید» میباشد که مشتمل بر مسائل زیر است: علم ، تقسیم ، موجود ، وجود خدا و صفات او و رد بر مخالفان غیرمسلمان (نصاری ، مجوس ، یهود ، براهمه) اثبات نبوت محمد ، رد بر مخالفان مسلمان (مجسمه ، معتزله) ، ارزاق ، اسعار ، آجال ، هدایت و ضلالت ، لطف ، ایمان ، اسلام ، اسماء ، احکام ، شفاعت و امامت .

مسئله مطالب و مسائلی که باقلانی در این کتاب مورد بحث قرار داده مجموعه ایست از خلاصه آراء و عقاید اشعری و شاگردان او که در ضمن آن باقلانی آراء خویش را بیان کرده است ، متأسفانه چون کتب مهم اشعری و تلامیذ او در علم کلام مفقود است بطور وضوح و قاطع نمیتوان تشخیص داد که کدام یک از این آراء ، اختصاص به باقلانی دارد و کدام یک مربوط به اشعری و یاشاگردان وی میباشد ، در عین حال باید گفت که باقلانی بطور کامل تحت تأثیر اشاعره نیست و همه نظریات و آراء وی با عقاید اشعری تطبیق نمیکند بلکه در چند مسئله کلامی آراء خاصی دارد که درحقیقت با نظریات اشعری مخالفت کرده است .

۱- دکتر عبدالرحمن بدوی ، همان کتاب ، ص ۵۹۱ .

بروکلیمان مستشرق^۱ آلمانی میگوید : باقلانی افکار جدیدی را که مأخوذ از فلسفه یونانی است در علم کلام وارد نموده. مانند ، جوهر فرد ، خلا ، و قول باینکه عرض قائم به عرض نیست و در دو زمان باقی نمیماند .

ابن خلدون^۲ هم در بیان موقعیت باقلانی و تطوری که وی در مذهب اشاعره بوجود آورده است چنین میگوید : «باقلانی علم کلام را از تلامیذ اشعری گرفت و در ضمن در تهذیب آن مذهب کوشید و مقدماتی عقلی را که ادله و انظار بر آنها متوقف است وضع کرد مانند : اثبات جوهر فرد ، خلا و اینکه عرض قائم به عرض نیست و در دو زمان باقی نمیماند و امثال این مسائل که ادله ایشان بر آنها متوقف است .» باز ابن خلدون در باره قاضی ابوبکر باقلانی چنین اظهار نظر میکند : «باقلانی این قواعد را از لحاظ وجوب اعتقاد به آنها تابع عقاید ایمانی قرار داد . زیرا این ادله متوقف بر عقاید مزبور است و از اینرو معتقد بود که بطلان دلیل سبب بطلان مدلول میشود .

غزالی^۳ میگوید : «باقلانی در امر صفت بقاء با اشعری مخالفت کرده است .» شهرستانی^۴ اظهار نظر میکند که : «باقلانی در مسئله حال و در امر قدرت حادثه با اشعری مخالف است .» این بود اظهار نظر علماء اسلامی و غیر اسلامی درباره باقلانی . اینک به طور اختصار ، برخی از آراء وی را در علم کلام به نظر خوانندگان میرسانم .

۱ - صفت بقاء :

باقلانی معتقد است که «بقاء» وصفی زائد بر ذات خداوند نیست و خداوند باقی به ذات است نه به صفت بقاء . در حالیکه اشعری

۱- دائرة المعارف الاسلامیه ، زیر عنوان باقلانی ، ج ۳ ، ص ۲۹۴ .

۲- ابن خلدون : مقدمه ، ج ۲ ، ص ۹۵۵ .

۳- ابوحامد غزالی ، فیصل التفرقة ، ص ۵۴ ، ۵۳ .

۴- شهرستانی ، الملل والنحل ، ج ۱ ، ص ۹۵ .

میگوید: خداوند بصفت بقاء باقی است. به عقیده باقلانی بقاء صفت نفسیه است نه صفتی زائد بر ذات، و هم چنین است قدم. اما اشعری گوید: بر حسب مفهوم عین ذات نیست. و بر حسب ماصدق غیرذات نیست و مانند سایر صفات لاهوولا غیره میباشد.

۴ - قدرت حادثه:

این اصطلاح، تسمیه متکمان سنی برای قدرت انسان است، باقلانی برای این قدرت در وجوه فعل و بودن آن برهیئت مخصوص، تأثیر قائل است البته در صفات حوادث و احوال آن، نه در احداث و ایجاد حوادث، باین معنی که اگر حرکت را خداوند و قدرت او خلق میکند، وجود حرکت برهیئت مخصوص مانند راه رفتن و قیام و قعود ارتباط به قدرت حادثه یعنی قدرت انسان دارد، و بطور خلاصه باید گفت که وی برای قدرت حادثه بعنوان فعلی حقیقی اعتبار قائل است.^۱ برای اینکه موضوع بیشتر روشن گردد شرحی را که شهرستانی در کتاب «الملل والنحل»^۲ در باب آراء اشعری و اشاعره آورده است نقل میکنم. شهرستانی در مقام بیان مذهب اشعری در مورد کیفیت افعال انسان میگوید: «فرق ما بین افعال اضطراری و اختیاری آنست که حرکات اختیاری به نحوی حاصل میگردد که قدرت، بسته به اختیار قادر باشد، روی این اصل است که اشعری میگوید: کسب، عبارت است از تعلق قدرت و اراده عبد به فعل مقدوری که از جانب خداوند حادث میگردد و انسان در افعال خویش بجز اکتساب آن، دخالتی ندارد، باین معنی که فاعل حقیقی همانا خداوند است و انسان فقط کاسب فعلی است که خداوند بوسیله انسان آنرا آفریده است.

۱- باقلانی، التمهید، ص ۳۴، ۴۰.

۲- شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۶، ۹۷.

به عقیده اشعری ، قدرت حادثه در احداث اشیاء تأثیری ندارد ، زیرا جهت حدوث ، قضیه واحدی است و به نسبت جوهر و عرض ، اختلاف پیدا نخواهد کرد ، بنابراین ، اگر قدرت حادثه در قضیه حدوث ، تأثیر داشته باشد باید در قضیه حدوث هر محدثی تأثیر کند و حتی برای ایجاد رنگها ، طعمها و بوها و همچنین برای احداث جواهر و اعراض ، صلاحیت داشته باشد و بالاخره به جایی منجر شود که بگوئیم با قدرت حادثه ، آسمان به زمین فرود آید . اما سنت خداوند بر این جاری است که هر گاه عبدالراده کند و آمادگی کاری داشته باشد ، خداوند بعد از قدرت حادثه یا در تحت آن و یا همزمان با آن ، کاری را که خواسته است آنرا ایجاد میکند و این عمل عبد ، کسب نامیده شده است و از لحاظ ابداع و احداث ، از مخلوقات خداوند بشمار میرود و از ناحیه عبد ، کسب نامیده میشود و تحت قدرت او حاصل میگردد .

سپس شهرستانی میگوید : قاضی ابوبکر باقلانی در این مورد گامی فراتر نهاده و گفته است : به دلیل ثابت شده که قدرت حادثه برای ایجاد ، صالح نیست ، اما صفات فعل و یا وجوه و یا اعتبارات آن منحصر و محدود به جهت حدوث نمیشد ، بلکه وجوه دیگری غیر از حدوث وجود دارد مانند قرار گرفتن جوهر در محل و قابلیت آن برای عروض عرض ، و تقسیم شدن عرض به اقسام گوناگون مانند سیاهی و سفیدی و غیره و برای آنهایی که قائل به « احوال » میباشند ، این وجوه و جهات ، احوال نامیده میشود ، پس جهت وجود فعل که با قدرت حادثه یا در تحت آن حاصل میگردد ، نسبت مخصوصی است که به « کسب » نام برده شده و این همان اثر قدرت حادثه است .

باقلانی میگوید : « مطابق مذهب معتزله ، هر گاه قدرت یا

قدرت قدیم ، دروجهی از وجوه فعل یا درحالی که آن حال ، حدوث و وجود میباشد، جائز بود چرا نباید روا باشد که قدرت حادثه درحالی وجود داشته باشد که آن حال صفت حادث قرار گیرد و یا قدرت حادثه دروجهی از وجوه فعل موجود گردد که آن ، عبارت از حرکت برهیت مخصوص باشد ؟ زیرا مفهوم حرکت مطلق و مفهوم عرض مطلق ، با مفهوم قیام و قعود فرق دارد و اینها دو حالت کاملاً متمایز از هم هستند ، چون هر قیامی حرکت نیست و هر حرکتی قیام محسوب نمیشود و انسان در بین این عبارات فرق قائل است که بگویند : ایجاد کرد و بگویند: نماز گذارد یا روزه گرفت و یا نشست و یا برخاست ، و همانطور که صحیح نیست جهتی که به عبد نسبت داده میشود به خداوند نسبت داد به همان قسم روانیست جهتی که به خدا نسبت داده میشود به انسان نسبت داد .

سپس قاضی ثابت میکنند که قدرت حادثه را تأثیر است و اثر آن ، حالت خاصی است که عبارت است از جهتی از جهات فعل که از تعلق قدرت حادثه به فعل ، حاصل شده و جهت متعینی میباشد که در مقابل ثواب و عقاب قرار داده شده است .

۳ - وجود هلاقه مابین صفات و ذات :

باقلانی در این مسأله به تفصیل بحث میکند . او در « معنی صفت » باب جدیدی را در علم کلام گشوده است ، باین نحو که آیا صفت ، معنی وصف است یا معنای دیگری دارد .

ابتدا به تعریف کلمه «صفت» پرداخته و چنین سخن را آغاز میکند : «صفت چیزی است که با موصوف یافت شود و یا برای آن باشد ، و وصف همان نعتی است که از صفت صادر میشود به موصوف

میرسد . بنابراین اگر موصوف چیزی باشد که یکبار موجود شود و بار دیگر معدوم ، حکم موصوف را تغییر میدهد و موصوف در صورت وجود صفت ، حکمی خواهد داشت که در وقت عدم آن ، چنان حکمی نداشته است ، مانند : سیاهی و سفیدی ، اراده و کراهت ، علم و جهل ، توانائی ، و امثال این چیزها که حکم آنها در صورت وجود و عدم متخالف باشند . اگر صفت ، لازمه موصوف باشد بنابراین حکم کسی که این صفت در او یافت شود باید با حکم کسی که دارای آن صفت نیست متخالف باشد مانند حیات ، علم ، قدرت کلام و اراده خداوند و صفات ثبوتی و ایجابی دیگری که برای خداوند ثابت است و اگر به وجود آن صفات ، خداوند از حالتی که بر آن بود تغییر نکرد ، برای این بود که خداوند همیشه موجود بوده، و هیچگاه نبوده که فاقد حیات و علم و قدرت و سمع و بصر بوده باشد و بعد این صفات را دارا شود و نیز روانیست که زمانی موجود شود و دارای این صفات نباشد زیرا محال است که عدم بر او عارض گردد علیهذا موجوداتی بوجود صفات تغییر پیدا میکنند که قبلا دارای آن صفات نبوده باشند و مفارقت صفات از آنها جایز باشد در حالیکه خداوند مبرا و منزله از این نسبت است^۱ .

باقلانی سپس «وصف» را چنین توجیه میکند : « قول به وصف درباره خداوند و غیر او ، آنست که او عالم ، زنده و منعم است و این وصف که کلام مسموع باشد ، غیر از صفت قائم ب خداوندی است که آن صفت از لوازم وجود او است که عالم و قادر و مرید است ، مثلا اینکه ما میگوئیم : زید ، زنده و عالم و قادر است ، و صف زید و خبری است که از وجود آن صفات در باره زید می‌دهیم ، و این خبری است که احتمال صدق و کذب دارد ، اما علم و قدرت زید ، دو صفت

وابسته به ذات زیده‌ستند که وصف و اسم از آنها صادر میشود و ممکن نیست که صدق و کذب در آن دو صفت وارد شود^۱.

بنابراین، وصف از حیث اینکه عبارت است از قول یعنی قضیه‌ای که احتمال صدق و کذب دارد غیر از صفت است زیرا صفت اسم مفردی است که در آن احتمال صدق و کذب نرود ولی باید گفت هر وصفی صفت هست اما هر صفتی وصف نیست^۲.

پس وصف خداوند برای نفس او بصفت ذاتش، صفات ذات است، اما وصف خداوند برای نفس او بصفت افعالش، غیر صفات او است، زیرا این صفات افعال خداوند میباشند، و آن‌ها محدثات اند و از صفات افعال او، بنابراین، صفات ذات غیر از صفات افعال است». اما معتزله (بطوریکه باقلانی نقل میکند) معتقدند که: صفت، معنائی اضافه بر معنی وصفی که عبارت از قول قائل و اخبار مخبر از کسی که از او خبر میدهد که عالم و قادر است، ندارد. آنها (معتزله) میگویند: خدای تعالی درازل بدون صفت و اسمی از اسماء و صفات بوده است و جایز نیست که خداوند در قدم و اصف نفس خود باشد (بعلت اعتقاد آنها بخلق کلام خداوند) و جایز نیست اینکه در قدم با او وصف کننده یا مخبری بوده باشد که از اوصافی که داشته خبر داده باشد علیهذا، لازم میآید که خداوند قبل از خلق مخلوقاتش، صفتی نداشته است و همین مخلوقات هستند که برای خداوند اسماء و صفات قرار داده‌اند، زیرا آنها همان آفریننده برای اقوال خود یعنی صفات و اسماء خداوند میباشند و نیز باین علت که آنها گمان میبرند اسم همان تسمیه است و آن، قول مسمی برای خدای تعالی است و خداوند قبل از خلق هر کس که به او کلام داده

۱- باقلانی، همان کتاب، ص ۲۱۴، ۲۱۵.

۲- باقلانی، همان کتاب، ص ۲۱۱ س ۲۲، ۲۱.

و یا اسرونیهی نموده بدون اسم و صفت بوده است ، بنابراین وقتی که عباد را بوجود آورد برای آنها اسماء و صفات را خلق نمود^۱ .

برخی از آراء باقلانی در علم اصول فقه

قاضی ابوبکر باقلانی در علم اصول فقه هم تبهر داشته و دارای آراء و عقاید خاصی است . متأسفانه از تألیفات وی در اصول اثری در دست نیست و آنچه در این مقاله بطور خلاصه بنظر خوانندگان میرسد مستخرج از کتب و تألیف معاصران و یا شاگردان وی میباشد . اینک اهم آراء باقلانی را باختصار بیان مینماید :

۱ - قاضی ابوبکر باقلانی ، بر خلاف جمهور که تکلیف را به (الزام مافیة کلفة) تعریف کرده اند ، نظرش این است که باید به عبارت (طلب مافیة کلفة) تعریف کرد ، خواه بوجه الزام باشد یا نه ، تا بتوان مندوب و مکروه را در مکلف به داخل کرد^۲ .

۲ - باقلانی در مبحث اداء و قضاء نماز چنین رأی میدهد : وقت اداء نمازها تمام مدتی است که برای هر نماز تعیین شده است و اگر مکلف ، نماز را در آخر وقت هم بخواند گناه ندارد^۳ .

۳ - جمهور علمای اصول عقیده دارند که اگر کسی واجب را باوجود ظن مرگ به تأخیر اندازد و از فرصت حیات در اول وقت استفاده نکند یا اینکه ظنش محقق نشود و مرگ او به تأخیر افتد و در آخر نمازش را بخواند گناهکار است ، زیرا مطابق ظن او واجب مضیق بوده و ظن غالبش بر این قرار گرفته که فقط اول وقت ، حیات خواهد داشت معذلک نماز را تا آخر وقت بتأخیر انداخته است ، در این مورد قاضی ابوبکر میگوید گناه ندارد^۴ .

۱- باقلانی : التمهید ، ص ۲۱۷ .

۲- حاشیة بنانی بر شرح جمع الجوامع ، ج ۱ ص ۹۹ .

۳- جمع الجوامع ، ج ۱ ص ۱۰۰ .

۴- حاشیة بنانی بر شرح جمع الجوامع ، ج ۱ ص ۱۰۶ .

- ۴ - در مبحث نماز در مکان مغضوب که بقول جمهور صحیح است ولی از نظر اشغال ملک دیگران گناهکار است قاضی ابوبکر قائل به عدم صحت و عدم اسقاط طلب شارع است^۱.
- ۵ - در مبحث کتاب که جمهور اصولی ها میگویند (بسم الله الرحمن الرحیم) در اول تمام سوره ها بجز سوره براءت، جزء قرآن است قاضی عقیده دارد بسمله فقط در سوره فاتحه جزء قرآن است^۲.
- ۶ - اطلاق حقیقت و مجاز بر لفظ واحد، مورد اختلاف علمای اصولی است ولی قاضی ابوبکر باقلانی گوید این مسأله خلافی نیست و بطور قطع صحیح نیست^۳.
- ۷ - قاضی ابوبکر باقلانی در اینکه امر، حقیقت در وجوب یا در ندب یا در هر دو میباشد توقف کرده است^۴.
- ۸ - در باب استثناء که از مخصصاتست جمهور گفته اند در عبارت «لزيد على عشرة الاثلاثة» مقصود از عشره ۷ است بقرینه الاثلاثة از باب اطلاق کل و اراده جزء بطریق مجاز، قاضی ابوبکر گوید عشره الاثلاثة در مقابل دو چیز وضع شده یکی مفرد که ۷ است و دیگری مرکب که عشره الاثلاثة باشد لذا منافاتی در استثنا دیده نمیشود برای روشن شدن مطلب باید بمخصص استثناء رجوع شود^۵.
- ۹ - در مبحث جواز تخصیص کتاب به سنت، جمهور گویند تخصیص قرآن به خبر واحد و همچنین تخصیص خبر متواتر به خبر واحد جایز است ولی قاضی در این دو مورد توقف کرده است^۶.

۱- حاشیه بنانی بر شرح جمع الجوامع، ج ۱ ص ۱۰۶.

۲- مأخذ بالا، ج ۱ ص ۱۲۱.

۳- جمع الجوامع، ج ۱ ص ۱۶۸.

۴- جمع الجوامع، ج ۱ ص ۲۱۸.

۵- حاشیه بنانی بر جمع الجوامع، ج ۲، ص ۱۰.

۶- جمع الجوامع، ص ۲۱.

- ۱ - شافعیها را عقیده بر آن است که در حدیث «لانکاح الابولی» اجمالی نیست قاضی ابوبکر گوید: مجمل است زیرا نفی وجود صحیح نیست برای اینکه نکاح بدون ولی زیاد واقع میشود لذا تقدیر لازم است و چون در بین صحت و کمال مردد هستیم پس مجمل است^۱.
- ۱۱ - علمای اصول معتقدند که سکوت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نسبت به کاری که انجام شده دلیل جواز برای فاعل و غیر فاعل است قاضی در قسمت تعمیم آن مخالفت کرده و جواز را مختص فاعل دانسته به این استدلال که سکوت خطاب نیست تا عام باشد^۲.
- ۱۲ - قاضی ابوبکر چنین نظر میدهد که جرح و تعدیل در روایت و شهادت با یک نفر به عمل میآید در حالی که دیگران حداقل را دو نفر میدانند^۳.
- ۱۳ - قاضی ابوبکر گوید در جرح و تعدیل اطلاق کافی است و بیان سبب لازم نیست ، سائرین در جرح ذکر سبب را لازم میدانند^۴.
- ۱۴ - قاضی میگوید اگر معاصر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ادعای صحبت کند مقبول است^۵.
- ۱۵ - در مبحث قیاس در مسالک العله علمای اصول گویند: شبه منزلتی است بین مناسب و طرد . قاضی گوید شبه مناسب بالتبع است . قاضی ابوبکر در بیان توضیح این مطلب گوید : وصفی که مقارن حکم است مثل اسکار نسبت به تحریم خمر ، اگر بالذات با حکم مناسبیت دارد آنرا وصف مناسب گویند و اگر مناسبیت ، بالتبع است آنرا شبه گویند مانند تعلیل ، برای وجوب نیت در تیمم ، باینکه
- ۱- حاشیة بنانی بر جمع الجوامع ج ۲ ، ص ۴۰ .
 ۲- " " " " ج ۲ ص ۶۵ .
 ۳- " " " " ج ۲ ص ۱۱۱ .
 ۴- حاشیة بنانی بر جمع الجوامع ، ج ۲ ص ۱۱۲ .
 ۵- جمع الجوامع ، ج ۲ ، ص ۱۱۴ .

طهارت است که وضوهم بر آن قیاس شود بدیهی است طهارت من حیث هی بااشراط نیت متناسب نیست والا درطهارت از نجاست هم شرط میشد ولی از این حیث که عبادت است و عبادت چون فعل مکلف است به قصد عبودیت با اشراط نیت مناسب است^۱.

کتابخانه

- ۱ - ابن خلکان : شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد برمکی ادیلی : وفيات الاعیان انباء و انباء الزمان . قاهره ، مكتبة النهضة المصرية ، ۱۹۴۸ م ، وزیری ، ۶ جلد .
- ۲ - ابن خلدون ، ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد التونسی ، الحضرمی الاشیلى المالکی بترجمه فارسی ، محمد پروین گنابادی . ناشر . بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷ .
- ۳ - ابن عساکرالد مشقی ، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه الله : تبیین کذب المفتری فیما نسب الی الامام ابن الحسن الاشعری ، دمشق ناشرالقدس ، ۱۳۴۷ هـ ، وزیری ، ۴۵۸ ص .
- ۴ - ابن فرحون ، برهان الدین ابراهیم بن علی بن محمد بن فرحون الیعمری : الدیباچ المذهب فی معرفه اعیان علماء المذهب (ب ، ن) مصر ، سال ۱۳۵۱ هجری .
- ۵ - ابوالحسن الاشعری ، علی بن اسمعیل : اللع فی الرد علی اهل الزیغ و البدع ، ناشرو مصحح . الاب رتشرد یوسف مکارثی الیسوعی ، بیروت ، المطبعة الكاتولیکية ، ۱۹۵۲ م ، وزیری ، ۱۰۹ + ۲۷۵ ص .
- ۶ - ابن عدبة ، حسن بن عبدالمحسن : الروضة البهية فیما بین الاشاعرة و الماتریدية ، حیدرآباد دکن ، ۱۳۲۲ هـ .

۱- حاشیه بنانی برشرح جمع الجوامع ج ۲ ص ۱۸۳ .

- ٧ - ابوالفداء ، عمادالدين اسمعيل بن محمد بن عمر : تقويم البلدان ، باريس ، دارالطباعة السلطانية . ١٨٤٠ م ، رحلى .
- ٨ - اسفرائني ، ابوالمظفر ، التبصير في الدين و تمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين : باحواشي محمد زاهد بن الحسن الكوثري ، ناشر ، مطبعة الحانجي ، مصر ، مكتبة المثنى ، بغداد ، سال ١٣٧٤ هـ و ١٩٥٥ م .
- ٩ - امام الحرمين الجويني : الشامل في اصول الدين . حققه و قدم له فيصل بديرعون و سهير محمد مختار . اسكندريه . المعارف ، ١٩٦٩ م ، وزيرى ، .
- ١٠ - الباقلاني ، ابوبكر محمد بن الطيب : التمهيد ، عنى بتصحيحه و نشره الاب رتشر ديوسف مكارثي اليسوعي ، بيروت ، المكتبة الشرقية ١٩٥٧ م ، وزيرى ، ٤٣٨ + ١٣ ص .
- ١١ - بدوى ، عبدالرحمن : مذاهب الاسلاميين ، بيروت ، دارالعلم ، ١٩٧١ م ، وزيرى ، ٧٥٢ ص .
- ١٢ - الخطيب البغدادي ، ابوبكر احمد بن على : تاريخ بغداد او مدينة السلام ، القاهرة ، مطبعة السعادة ، ١٣٤٩ ق ، ١٤ جلد .
- ١٣ - دايرة المعارف الاسلامية ، چاپ مصر ، .
- ١٤ - السبكي ، تاج الدين عبدالوهاب : حاشية العلامة البنانى ، على شرح الجلال شمس الدين محمد بن احمد المحلى على متن الجمع الجوامع ، چاپ دوم ، مصر ، مطبعة مصطفى البانى الحلبي و اولاده ، سال ١٣٥٦ هـ ١٩٣٧ م .
- ١٥ - السمعاني ، ابوسعيد عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمي : الانساب به تصحيح و تعليق شيخ عبدالرحمن بن يحيى

- المعلمی الیمانی . چاپ وزارت معارف هند ، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية . هند ، حیدرآباد دکن سال ۱۳۸۵ هـ ۱۹۶۶ م ، ۶ جلد :
- ۱۶ - شهرستانی ، ابوالفتح محمد عبدالکریم ابن ابوبکر : الملل والنحل ، تحقیق عبدالعزیز محمدالوکیل ، ناشر ، مؤسسه الحلبي وشركاء للنشر والتوزيع ، قاهره ، سال ۱۳۸۷ هـ ۱۹۶۸ م سه جلد در یک مجلد .
- ۱۷ - الغزالی : فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة بتحقیق ، دکتر سلیمان دنیا ناشر عیسی البابی الحلبي وشركاء . مصر ، ۱۳۸۱ هـ ۱۹۶۱ م .
- ۱۸ - قاضی عیاض ، ابوالفضل عیاض بن موسی بن عیاض بن عمر بن موسی بن عیاض بن محمد بن موسی بن عیاض ، الیهصبی البستی : ترتیب المدارك و تقریب المسالك .
- ۱۹ - یاقوت حموی ، ابو عبدالله : معجم البلدان . بیروت ، دارصادر و دار بیروت ۱۳۷۴ - ۱۳۷۶ هـ ، ۵ جلد . پایان



شروہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی